

قرآن و خشونت

مقدمه:

دکتر Jim Garlow کشیش کلیسای « Skyline » شهر « San Diego » نامه سرگشاده مفصلی (در ۱۲ صفحه بزرگ) خطاب به یک دوست روحانی خود با نام مستعار تحت عنوان : « مسیح و محمد ... بعد از ۱۱ سپتامبر » « Jesus and Mohammad ... After September 11 » نوشته و خوانندگان را به تکثیر ، توزیع ، تبلیغ و انتشار گسترده این نامه بشدت تحریک آمیز علیه اسلام و قرآن دعوت و تشویق کرده است.

نویسنده این نامه بدون آنکه حداقل شناختی از قرآن و ساختار معنی شناسی و زمینه های تاریخی نزول آن داشته و حتی یکبار آن را خوانده باشد ، آیات بریده ای را بدون توجه به متن (Context) و پس و پیش آن ، از روی نوشته ای که تصریح می کند گردآوری کننده آن ناشناس است ، استخراج نموده تا ادعای خود مبنی بر خشونت پروری قرآن و بیگانه بودن آن با صلح و آرامش را به اثبات برساند . در این مقاله حداقل بیست بار بر این نکته که « مسلمانان مطابق تعالیم قرآن وظیفه دارند یهودیان و مسیحیان را که اسلام را پذیرفته اند به قتل برسانند » تاکید شده تا کسانی را که زمینه و تمایل آشنا شدن با اسلام را یافته اند در نگرانی و وحشت قرار دهد.

آنچه بیش از همه بنظر می رسد موجب ناراحتی و اضطراب نویسنده و انگیزه او برای نوشتن این نامه غیر منصفانه و نا آگاهانه علیه اسلام و قرآن گردیده ، موج گسترده مسیحیانی است که بخصوص پس از واقعه ۱۱ سپتامبر متوجه قرآن شده و از سر کنجکاوی و شناخت خواسته اند به زمینه ها و زیر بنای سیاسی و اعتقادی چنین حملات انتحاری پی ببرند. نویسنده ادعا میکند « اینک دبیرستانهای عمومی ، کالج ها و دانشگاهها (و حتی دانشگاههای مسیحی) هجوم آورده اند تا سخنرانان مسلمانی را دعوت کنند که برای دانشجویان در طرفداری اسلام از صلح بگویند ، در حالیکه چنین تمایلی برای سخنرانان وابسته به کلیسا برای رد این ادعا یا اثبات آنکه مسیح سمبل صلح است وجود ندارد.»

در جای دیگر با نگرانی آشکاری می نویسد : « در بسیاری از کلیساها اینگونه دعوت ها که عادت و باصطلاح « مد روز » شده اند به لبه خطرناکی رسیده. از جمله کلیسای « West End Methodist » شهر « Nashville » از آقای « الیاس محمد » امام مرکز مسلمانان دعوت نموده تا در کلاس روز یکشنبه سخنرانی

کند و گروه را در مراسم عبادی رهبری نماید و در برخی کلیساهای مسیحی قرآن در کنار Bible خوانده میشود. همچنین یک عالم مسلمان در یکی از بزرگترین کلیساهای تبشیری آمریکا (اگر نگوییم بزرگترین) که ۱۷۰۰۰ نفر عضو دارد، در مراسم روز یکشنبه از تریبون ادعا کرده است که « ما (مسلمانها) بیش از شما مسیحیان به حضرت عیسی ایمان داریم! »

مسلمانان مانند ما میسیونری های تبلیغی ندارند، آنها با شمشیر (تفنگ، بمب، تهدید و اجبار) یا گرفتن ظالمانه خانه ها، مشاغل و اعضای خانواده پیشرفت کرده اند و اینست راز آنکه کنترل بخش بزرگی از عالم با ۱,۴ بیلیون نفر را بدست آورده اند.

آیا دوستان مسلمانی که برای آنها کف می زنید، حاضر هستند آیاتی از قرآن را که صریحاً آنها را به کشتن تمامی یهودیان و مسیحیان، همچنین شما و فرزندان و همسران فرمان میدهد رد کنند؟ آیا حاضر هستند آیات خشونت آمیز قرآن را انکار کنند؟ اسلام یک مذهب آنطور که ما میفهمیم نیست، یک سیستم حقوقی و یک فرم حکومتی است، یک ظلم و ستم اجباری (در واقعیت هر کشور مسلمان) است و ما بعنوان آمریکایی بی خبر هستیم و فکر می کنیم که آنها هم مثل ما، درست یک مذهب دارند، و ما می توانیم در کنار هم عبادت کنیم و همان خدا را پرستیم، هرگز چنین نیست.

اسلام (بر حسب قرآن) پیروانش را به قتل عام همه کفار (غیر مسلمان) فرمان میدهد و این شامل شما و من نیز میشود.

جورج بوش گفته است « اسلام تماماً درباره صلح است » مسلماً او باید بخاطر مقاصد کاملاً سیاسی چنین حرفی را بزند. سخن او مسلماً از نقطه نظر اعتقادی (Theology) و تاریخی (Historically) با توجه به واقعیت ها نمی تواند درست باشد.

اسلام ارتباطی به صلح (صلح واقعی) ندارد. اگر قرآن، محمد و مسلمانان معاصر را بتوان بعنوان اسلام شناخت، از مردم مکه که اولین قربانیان ارتش اسلام (در سال ۶۲۲ میلادی) بوده اند، سؤال کنید که آیا اسلام دین صلح است؟

قرآن درباره کشتار کسانی که تعالیم آنها نمی پذیرند ساکت است. یک نگاه ساده تاریخی و جغرافیایی چنین ادعایی را قویاً رد می کند. شما یک رهبر سرشناس مسلمان را پیدا نمی کنید که متن مقدس خودشان را انکار کند، در اینصورت باید از مسلمان بودن استعفاء دهد، آیا شما هرگز نمونه ای را یافته اید؟

ما بعنوان مسیحی از جنایاتی که در جنگ های صلیبی شده عذر خواهی می کنیم و آنرا بر خلاف تعالیم مسیح می دانیم ، اما در نقطه مقابل مسلمانانی که مرتکب چنین اعمالی شده اند ، مغایر و بر خلاف تعالیم محمد عمل نکرده اند. من همچنین شنیده ام که گروههای انتحاری مسلمانان با شهدای مسیحی مقایسه شده اند. در اینجا یک تفاوت عظیم و بارز موجود است ؛ مسیحیان مایلند جان خود را به کرات فدا کنند. مسلمانان نیز چنین تمایلاتی دارند ، اما به قیمت گرفتن جان دیگران !

قرآن که توسط تقریباً یک چهارم جمعیت کره زمین پیروی می شود و مطابق تخمین سازمان ملل پیروان آن در سال ۲۰۵۵ میلادی نیمی از متولدین کره زمین را تشکیل خواهند داد ، همچنان مسلمانان را به کشتن هر کس که مسلمان نیست دعوت میکند. مردم شهرهای نیویورک ، واشنگتن دی سی و پنسیلوانیا با ۵۰۰۰ کشته این را شناخته اند ، چه عمل حیرت آوری ، تنها بخاطر پیروی از مسیح . (رقم ۵۰۰۰ نفر همان رقم مسیحیان کشته شده در ۱۰ روز است ، یعنی هر سه دقیقه یک نفر یا ۱۶۰ هزار نفر در سال) تنها بخاطر پیروی از مسیح ، بسیاری از آنها در کشورهای اسلامی کشته شده اند. بنظر من هیچ مذهب بزرگ جهانی دیگری ، بر حسب متون خود این چنین در شیپور کشتار یهودیان و مسیحیان ندیده است و این واقعاً بی نظیر و بدلیل است.

البته مسلمانان واقعه ۱۱ سپتامبر را محکوم کرده اند ، اما به ریشه و مرکز این فاجعه اشاره ای نکرده اند. در عوض انبوه کوه مانند مدارک FBI شامل دست نوشته های گروه انتحاری دقیقاً نشان میدهد که منبع و ریشه اصلی این مشکلات در قرآن و تعریفی است که از خدا و فرستاده اش ارائه میدهد.

گفتن اینکه اسلام دین صلح و مسلمانان دوستدار صلح هستند ، هرگز کفایت نمی کند ، پیروان محمد و الله باید جوابگوی فرمان کتابش برای کشتن یهودیان و مسیحیان باشند.

* * *

مطالب فوق ، خلاصه و عصاره ای است از نامه سرگشاده ۱۲ صفحه ای آقای Jim Garlow که مقدمتاً ترجمه و منتقل گردید تا خوانندگان با اساس و محورهای ادعای ایشان بهتر آشنا شوند.

مستندات علیه قرآن

آقای کشیش در انتهای نامه سرگشاده خود ، به عنوان مدارک اثبات خشونت آمیز بودن قرآن و اسلام ، جمعاً ۱۷ آیه و تعدادی روایت را مورد استناد قرار داده است ، هرچند اعتراف کرده خود این مدارک را مستقیماً از

روی قرآن استخراج نکرده ، بلکه از روی نوشته ای که نویسنده آن مجهول است ! برداشت کرده است ، با اینحال جا دارد بررسی کوتاهی روی آیات قرآنی ، که اصل و اساس شریعت و مبنای ارجاع روایات برای تشخیص درستی و نادرستی آن است داشته باشیم . چرا که بسیاری از مسلمانان نیز به خاطر بی خبری از آیات کتاب آسمانی خود پاسخی برای این اتهامات ندارند و به راحتی تحت تاثیر قرار گرفته و ایمانشان متزلزل می گردد.

۱- کمین کردن علیه مشرکین ، محاصره ، دستگیری و کشتن آنها

بیشترین مدارک مورد استناد نویسنده، آیاتی از سوره « توبه » است که در میان سوره های قرآن رنگ تیره تری نسبت به مشرکین دارد . آیه پنجم این سوره که سخت نظر آقای کشیش را جلب نموده به قرار ذیل است:

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

«چون ماههای مورد احترام سپری شد ، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنها را محاصره و بازداشت نمائید و در هر گذرگاهی به کمینشان بنشینید ، اما اگر توبه کردند (از راه تجاوز بر گشتند) و نماز را به پا داشتند و زکات را پرداختند ، آزادشان بگذارید که خداوند بخشنده مهربان است»

نه تنها جناب کشیش ، بلکه هر خواننده ای که آیات قبل و بعد آیه مورد استناد را نخوانده و با مقدمات و موضوع (Context) مورد بحث آشنا نباشد ، دقیقاً به همان قضاوت و داوری می رسد که ایشان رسیده است ، همچنانکه اگر جمله: « بخورید و بیاشامید » قرآن را بگیریم ، و دنباله آن یعنی : « اسراف نکنید » را حذف کنیم ، به این نتیجه می رسیم که خداوند فرمان داده تا آنجا که می توانید بخورید و بنوشید و کیف کنید؟! ... و یا آنکه با حذف دنباله : « در حالیکه مست هستید » از جمله : «به نماز نزدیک نشوید» ، به این نتیجه می رسیم که خداوند فرمان داده نماز نخوانید!

در مورد آیه فوق چند نکته را می توان یادآوری کرد:

الف) آیات سوره توبه منحصرأ درباره مشرکینی است که با مسلمانها پیمان صلح و همزیستی مسالمت آمیز بسته ولی با پیمان شکنی و خیانت ، راه تجاوز و تعدی را در پیش گرفته بودند. در واقع «عملکرد» خائنانه آنها

مورد اعتراض واقع شده است نه « اعتقاد » شرک آمیز و ایمان نیاوردنشان به اسلام . این حقیقت را ، هم اولین آیه این سوره ، که پیش درآمد و حرف اول و آخر آن است ، نشان می دهد ، که تاکید کرده ، : « براءت خدا و رسولش از آن گروه مشرکینی است که با آنها پیمان بسته اید (ولی عهد شکنی کرده اند) ، و هم آیه چهارم این سوره به شرح ذیل ، که درست قبل از آیه مورد استناد نویسنده بوده و اگر ایشان به قرآن مراجعه کرده بود چنان سختی را نمی گفت.

ذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.

«به استثنای مشرکین هم پیمانتان که نقص عهد نکرده ، و کسی را علیه شما پشتیبانی نکرده اند . عهد و پیمان این گروه از مشرکین را تا پایان مدت آن محترم بشمارید که خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.»

جای بسی شگفتی و تاسف است که چرا خرده گیرندگان بر قرآن زحمت یک لحظه نگاه کردن به مقدمه مطلبی را که فلسفه و علت آن است بخود نمی دهند.

آیه هفتم همین سوره (۲ آیه بعد از آیه مورد اعتراض) بار دیگر برای رفع این شبهه و دفع نگرانی کسانی ، همچون نویسنده نامه سرگشاده ، که تصور می کنند این سخت گیری و خشونت به خاطر نپذیرفتن اسلام است ، تاکید می نماید:

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

« . . . به استثنای مشرکینی که با آنها پیمان بسته اید ، پس مادامی که آنها بر عهد و پیمان خود مستقیم و وفادار هستند ، شما نیز با آنها مستقیم و وفادار باشید که خداوند اهل تقوا را دوست دارد. »

منظور از «تقوا» کنترل نفس و اراده نیرومند داشتن برای خودداری از پیمان شکنی و خیانت است. اگر مشرکین نیز چنین اراده ای به خرج داده اند، کاری محبوب خدا کرده اند ، که باید محترم شمرده شود.

ب) در روزگار ما موضوع بی طرفی اتخاذ کردن و مصون از تعرض و تجاوز ماندن ، امری طبیعی و قابل قبول است ، اما در زمان نزول قرآن در شبه جزیره عربستان ، در دوران جاهلیت و با نظامات قبیله‌گی آن و دشمنی ها و تجاوزات و جنگ ها و غارت هایی که میان قبایل بدوی جریان داشت ، پیمان بستن با اقوام و قبایل همسایه ، شرط اولیه سلامت و بقا بود، به همین دلیل هم پیامبر پس از هجرت به مدینه با قبایل یهودی

پیرامون شهر و قبایل مشرک دور و نزدیک پیمان همزیستی مسالمت آمیز بست. عهد شکنی و خیانت به پیمان و یا پشتیبانی از قبایل دشمن، در آن روزگار به معنای اعلام جنگ بود، بنابراین طبیعی است که مسلمانان طبق فرمان قرآن وظیفه داشتند عکس العمل و مقاومت نشان دهند.

از نظر جامعه شناسی و تاریخ، و برای قضاوت درباره یک پدیده اجتماعی مربوط به زمان و مکان گذشته، با آداب و مقررات و فرهنگ و سنت های ویژه خود، کاری غیر علمی و به اصطلاح «آناکرونیستی» است که از ملاک ها و معیارهای داوری حاضر استفاده کنیم. در روزگاری که نه دولت با دستگاههای نظامی، انتظامی، پلیسی و امنیتی آن برای حفظ امنیت و موسسات پاسداری از حقوق بشر تاسیس شده بود، که بتوانند از حقوق اقلیت ها و ضعیفان دفاع کند، آیا پیروان محدود و قلیل پیامبری که با قیام علیه بت پرستی و تبلیغ توحید، پاسداری جهل و جور و منافع طبقاتی آنها را علیه خود تحریک کرده بودند، می توانستند کاری جز تلاش برای دوست یابی و عقد پیمان همزیستی با همه قبایل، و مقاومت نشان دادن و جنگیدن با کسانی که قصد براندازی و نابودی آنها را داشتند بکنند؟

پ) در ابتدای آیه ای که نویسنده به آن اشاره کرده است، صریحاً به فرصت و زمان کافی دادن به مشرکین (سپری شدن ماه هایی که جنگ در آن حرام است) اشاره شده است.

یعنی نه تنها شتاب و شدتی بر آنها تحمیل نشده، بلکه مهلت و مدتی طولانی تعیین شده است تا در این مدت نیک بیندیشند، یا به پیمان صلح و آشتی گردن نهند و یا شهر و دیار مکه را که جایگاه کعبه و مرکز توحید است ترک گویند، آیا این درخواست با شرایط آن روزگار خلاف عدالت و انصاف بوده است؟ مسلماً در صورت خودداری از تمکین به این شرایط و ادامه دادن به تجاوزات و دشمنی ها، مسلمانان نیز وظیفه داشتند با آنان پیکار کنند.

ت) نه تنها نویسنده نامه، بلکه بسیاری از خوانندگان معنای «فاقتلواالمشركين» را «بکشید مشرکین را» می دانند. در حالیکه معنای قتال جنگیدن و پیکار کردن است، نه الزاماً کشتن (گرچه در جنگ کشته شدن هم هست)، هدف از قتال کشتن نیست، بلکه جنگیدن با دشمن برای دفع تجاوز است، به هر وسیله، که نهایت آن و آخرین چاره اش کشتن است. مفهوم «قتال» در زبان عربی خنثی کردن و دفع تیزی و تندی است. کما آنکه رقیق کردن شراب برای ملایم کردن شدت و تیزی آنرا نیز «قتل الخمر» می گفتند. منظور آنکه هدف «قتال» در قرآن دفع تجاوز و تندی دشمن است، به هر قیمت، که کشتن مرتبه آخر آن است.

۲- عذاب مشرکین برای تسکین مؤمنین

دلیل دیگری که برای اثبات خشونت طلبی قرآن مورد استناد نویسنده نامه قرار گرفته ، آیه چهاردهم سوره توبه است ، که همچون آیه پنجم (استناد قبلی) به ظاهر بسیار تأیید کننده چنان تصویری می باشد. ابتدا به آیه نگاه کنید، سپس در توضیحات آن بیندیشید.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ .

« با آنها پیکار کنید تا خدا آنها را به دست شما مجازات (عذاب) کند و رسوایشان ساخته ، شما را بر آنها پیروزی مورد نظر بخشد و سینه های مومنان را (که لبریز از خاطرات دردناک گذشته است) مرهم نهد».

صرفنظر از آنکه مفهوم « قتال » را نویسنده به جای « پیکار » ، « کشتن » گرفته و قصد آنرا خرسند و خنک شدن دل مومنان تصور نموده ، نکات ذیل قابل تذکر می باشد:

الف) دقیقاً در آیه قبل برای بیان علت چنان سخت گیری چنین آمده است :

لَا تَقَاتِلُونَهُمْ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَوُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ .

« چرا با کسانی که پیمان های خویش را شکسته و برای اخراج رسول از مکه کمر توطئه بسته اند و ستیز علیه شما را اولین بار آنها آغاز کرده اند نمی جنگید ؟ آیا از آنها می ترسید ؟ در حالیکه اگر مومن هستید سزاوار است تنها از خدا بترسید».

در این آیه به وضوح نشان میدهد که : اولاً آنها عهد و پیمان شکسته اند (نه آنکه مسلمان نشده اند) ، ثانیاً هدف این فرمان ، از بین بردن ترس و وحشت مومنان برای دفاع از خودشان است ، نه تشویش و تحریکشان برای صدور مسلحانه اسلام !

ب) پیش از آیه فوق ، با لحن روشن تری توضیح میدهد که علت همه این سخت گیری ها ، به خاطر پیمان شکنی و زخم زبانهای آنها نسبت به اعتقادات مومنین است . و به همین دلیل باید با سردمداران کفر (عوامل اصلی توطئه و تجاوز ، نه توده های تحریک شده بی خبر) به کیفر آنکه پایبند به قانون و قرارداد صلح نیستند

پیکار کنند (نه آنکه چرا مسلمان نمی شوند) و آنهم نه برای همیشه ، بلکه تا زمانیکه (از توطئه و تجاوز) دست بردارند (نه آنکه الزاماً ایمان بیاورند).

إِنْ نَكُثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ .

« اگر پس از معاهده ای که دارند (باز هم) پیمان خود را شکستند و به خاطر دین ، شما را مورد طعنه و تجاوز قراردادند ، با سردمداران کفر بجنگید ، زیرا پایبند هیچ عهد و پیمانی نیستند ، باشد تا دست بردارند».

پ) نکته دیگری که در آیات این مجموعه به چشم می خورد، تساهل و تسامح عقیدتی و تحمل مشرکین مادامی است که تجاوزی به مومنین نداشته باشند.

ششمین آیه این سوره به پیامبر توصیه می کند:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ
« اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست ، او را پناه ده . سپس او را به مکان امنش برسان ، زیرا آنها مردمی هستند که شناختی ندارند».

اگر تصور و ادعای آقای کشیش درست باشد ، در این مورد لازم بود به جای آنکه به پیامبر توصیه شود او را به محل امنی (از گزند احتمالی مسلمانان خشمگین) برسان ، گفته میشد اگر اسلام آورد آزادش کن و گرنه گردنش را بزن !

۳- پیکار با اهل کتاب برای مجبور کردن آنان به پرداخت جزیه

آیه ۲۹ سوره توبه نیز برای نویسنده نامه سند بسیار گویایی از خشونت طلبی و جنگ افروزی قرآن تلقی گشته است.

اگر موضوع دو آیه قبل مشرکین بودند ، در این آیه مستقیماً یهودیان و مسیحیان مطرح گردیده و پیکار با آنها توصیه شده است. بنابراین جا داشته یک کشیش مسیحی را بیشتر تحریک کند.

نگاه کنید به آیه مورد نظر:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

« بجنگید با کسانی از اهل کتاب که ، نه به خدا، و نه به آخرت ایمان می آورند ، نه آنچه را خدا و رسولش حرام کرده اند حرام می شمردند و نه دین حقیقی را رعایت می کنند ، تا آنکه به دست خویش و به حالت حقیرانه جزیه پردازند.»

همانطور که درباره آیات قبلی توضیح داده شد ، در این مورد هم ظاهر آیه چنان تصویری را القاء می کند که گویا مسلمانان وظیفه داشتند با باج گرفتن از اهل کتاب قدرت خود را بر آنها تحمیل کنند. اما توجه و تدبر عمیق تر در آیه مورد نظر چند نکته را به ما نشان میدهد:

(الف) هدف جنگیدن با اهل کتاب ، دریافت « جزیه » از آنها بوده است نه تحمیل اسلام.

جزیه نوعی مالیات به شمار میرفته که در عوض زکاتی که مسلمانان به دولت می پرداختند ، از اهل کتاب دریافت می شده است. این مالیات که مبلغ آن بسیار کمتر از زکات بوده ، همچون مالیاتی که دولت های امروزی از شهروندان با ملیت های مختلف می گیرند ، به خاطر خدماتی بوده که دولت در دفاع از شهر و دیار و سایر سرویس های اجتماعی انجام می داده است.

آیا دولت آمریکا و دولت های غربی مسیحی ، در دنیای متمدن و مدعی حقوق بشر امروز ، با کسانی که از پرداخت مالیات امتناع می کنند ، با مماشات و مدارا رفتار می کنند یا به زور و زندان هم که شده از آنها حقوق دولتی را وصول می کنند؟

(ب) جناب کشیش همچون بسیاری از خوانندگان و حتی مترجمین قرآن ، فرمان « قاتلوا » ... را « بکشید » معنا کرده و توجه نکرده است که با کشتن مالیات وصول نمی شود !! منظور از این فرمان ، اعمال قدرت و به کارگیری نیروی دولتی برای وصول مالیات بوده است. تاکید آیه بر اینکه جزیه (مالیات) را با دست و به حالت « صاغر » (اظهار تسلیم و کوچکی در برابر قانون) تقدیم نمایند، همین است که گردن کشی و قلدری و قدرت نمایی در برابر نظامی که خدمتگزار و نماینده مردم است از ناحیه اهل کتاب صورت نگیرد.

(پ) نویسنده نامه سرگشاده متأسفانه توجه نکرده است که فرمان سخت گیری این آیه متوجه اهل کتاب واقعی نیست ، بلکه منحصرأ مربوط به کسانی است که هیچگونه پایبندی به خدا و آخرت نداشته و حلال و حرامی را هم ، در جامعه ای که به نام دین و توسط مومنین به یک شریعت بنا شده ، رعایت نمی کنند. یعنی

نه تنها حاضر نیستند مالیات بدهند ، بلکه اعتنایی هم به مقدسات مردم نمی کنند و احترامی هم برای عقاید آنها قایل نیستند. اصلاً به هیچ مرام و مکتب حقی هم پایبند نیستند و می خواهند هرچه دلشان می خواهد بکنند . آیا اگر جناب کشیش اداره جامعه ای را به عهده داشتند، امتناع چنین اشخاصی لا ابالی و بی بند و باری را از پرداخت مالیات تحمل میکردند؟

۴ - تشویق مسلمانان به جنگ و جهاد

برای یک مسیحی که پیرو انجیل ، یعنی کتاب بشارت و مژده هاست ، و جز موعظه و معارف دینی و مختصری احکام ، در شریعت خود از مبارزه و جهاد چیزی نمی یابد ، و از پیامبری پیروی می کند که فرصت دفاع از شریعت و پیروان خود را نیافت و در جوانی از دنیا رفت ، بسیار غیر منتظره و سؤال بر انگیز است که چرا در قرآن این همه از جهاد و قتال و امر به معروف و نهی از منکر بحث شده است؟

از آنجاییکه نقش دین در نگاه مسیحیان ، نقش فردی و مربوط به روابط قلبی و اخلاقی فرد با خالق خویش است ، و معتقد هستند کار قیصر را باید به قیصر و کار دنیا را به دنیا طلبان باید سپرد ، تعجب می کنند این چه دینی است که از شمشیر و جنگ و جهاد سخن می گوید ! و به همین دلیل هم بسیاری از آیات جهادی قرآن را مغایر فلسفه دین ، که باید صلح آمیز و سلامت بخش باشد ، می دانند. از جمله آیات ۳۸ ، ۴۰ ، ۷۳ سوره توبه به شرح ذیل که مورد توجه نویسنده نامه سرگشاده قرار گرفته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید شما را چه می شود که هر گاه فرمان داده می شوید در راه خدا (به سوی دشمن) حرکت کنید ، به زمین می چسبید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا رضایت داده اید ؟ در حالیکه بهره زندگی دنیا در مقایسه با آخرت بس ناچیز است.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

حرکت کنید (به سوی دشمن) سبک و سنگین (ماموریت های کوچک و بزرگ) و با اموال و جان هایتان در راه خدا پیکار کنید . اینکار به نفع شماست اگر بدانید.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنان سخت گیر که جایگاهشان جهنم است و بد سرنوشتی است. در مورد آیات فوق نیز ذکر چند نکته ضروری است:

الف) موقعیت تاریخی مسلمانان و جامعه ایمانی نمونه ای که پیامبر در مدینه تاسیس کرده بود ، با وضعیت پیروان پراکنده و قلیل حضرت عیسی (ع) در زمان حیات آن پیامبر فرق اساسی داشت ، مومنینی که همراه حضرت محمد(ص) مجبور به هجرت از مکه و اسکان در مدینه شده بودند ، در محاصره قبیله هایی قرار داشتند که با تعصبات شرک آمیز خویش می خواستند ریشه این نهال نو رسیده توحیدی را از بن بر کنند، به همین دلیل هم پیامبر مجبور بود دائماً با متجاوزین و قبایلی که پیمان صلح و آشتی را نقض می کردند مقابله کند.

هیچیک از جنگ های پیامبر ، اگر نیک بنگریم و به ریشه و علت و انگیزه آن ها توجه کنیم ، بدون مقدمه و سابقه و تنها به خاطر مسلمان کردن مشرکین یا اهل کتاب نبوده است ، تماماً تدبیری برای دفع تجاوز یا پیشگیری از حمله و هجومی بوده که دشمن تدارک می دیده است. این حقیقت را هم آیات قرآن ، که الهام بخش پیامبر برای چنین اقداماتی بوده ، ثابت می کند و هم گزارشات موثق تاریخی .

جنگ « احزاب » (خندق) که ائتلاف و اتحادی از قبایل یهودی ، قریش و مشرکین بدوی علیه مسلمانان بود (تا ریشه آنها را با محاصره و قتل عام مردم مدینه برای همیشه قطع کنند) نمونه ای از این تهاجمات می باشد.

ب) در ایران متمدن آن روزگار ، که یکی از دو ابر قدرت زمانه بود ، به سادگی مانی مذهببان و مزدکیان قتل عام می شدند و حضور دگر اندیشان مذهبی مطلقاً تحمل نمی گردید. در یونان نیز ، که خاستگاه دموکراسی غربی بشمار می رود ، غیر یونانی ها بربر محسوب می شدند و نه تنها عقاید مخالف مذهبی و سیاسی ، بلکه نظریات نوگرایانه علمی نیز تحمل نمی شد ، داستان سقراط و جام شوکران نمونه کوچکی از این تنگ نظری ها در آن ادوار می باشد. جای شگفتی است چگونه تحلیل گران غربی نمی خواهند موقعیت فرهنگی عربستان با نظام بسته و متحجر قبیلگی و جاهلیت فراگیر مشرکین و تعصبات خشن آنها علیه دینی را ، که به گونه ای بنیادی بنای مخالفت با اندیشه های آنها را گذاشته بود ، در نظر بگیرند و انتظار دارند پیامبر اسلام با خواهش

و تمنا یا شاخه زیتون در برابر تجاوزات آنها مقابله میکرد! به تعبیر یکی از روشنفکران اسلامی؛ « گل سرخ توحید را تیغ نگهبان است! گل سرخ جز ارائه زیبایی و بوی خوش، قصد و غرضی ندارد، اما اگر تیغ نداشت توسط چارپایان چریده میشد.

پ) منظور از فرمان جهاد علیه کافران و منافقین، در آیه ۷۳ سوره توبه، الزاماً نبرد نظامی با آنها نیست. معنای کلمه « جهاد » در قرآن « کوشش و تلاش همه جانبه با قبول رنج و زحمت و محرومیت برای پیشبرد هدف » می باشد. که البته جنگیدن هم، اگر ضرورت پیدا کند، به عنوان آخرین مرحله مجاز می گردد. در قرآن کار فرهنگی برای تبلیغ حق در جهت آگاه کردن مردم نیز « جهاد کبیر » نامیده شده است که احتیاج به پیگیری و صبر و حوصله فراوان دارد.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (فرقان ۵۲)

از کافران اطاعت نکن و با آنها بوسیله آن (قرآن) جهاد (تلاش آگاهی بخش) بزرگی بپا کن.

« جهاد » توصیه شده در آیه ۷۳ سوره توبه، جنبه غیر جنگی دارد؛ اگر منظور از جهاد با کفار جنگ با آنها بود، دلیل نداشت در دنباله آیه بگوید بر آنان سخت بگیر (واغلظ علیهم)، زیرا سخت گرفتن کاری ساده تر از جنگ است، که نمی تواند به عنوان عملی سخت تر در مرحله بعدی قرار گیرد (۱) و این با سیاق ادبی قرآن و منطق نگارش سازگار نیست.

خلاصه آنکه منظور از جهاد با کافران در آیه فوق بی تفاوت و ساکت نبودن و کوشش و تلاش همه جانبه با همه زحمات و خطرات آن برای خنثی کردن توطئه های ایشان می باشد.

۵ - آیا فقط اسلام دین مورد قبول خداست؟

نویسنده نامه سرگشاده مدعی است مسلمانان هیچکس را قبول ندارند و در کتابشان صریحاً آمده است که: «هر کس به دنبال دینی غیر از اسلام باشد هرگز از او پذیرفته نیست و در آخرت از زیان کاران خواهد بود.» (آل عمران ۸۵) و چنین نتیجه می گیرد که مسلمانان در اظهار صلح و آشتی و تمایل نشان دادن برای وحدت با پیروان شریعت های دیگر صادق نیستند و طبیعت دین آنها بر جدایی و برتری طلبی است.

تصور فوق به دلایل فراوانی ، که ذیلاً به چند نکته آن اشاره می‌گردد ، نادرست است:

الف) دقیقاً یک آیه قبل (آیه ۸۴) توصیه ای به پیامبر شده است که صد در صد خلاف ادعای فوق می باشد . خودتان به آیه مورد نظر نگاه و قضاوت کنید:

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

« (ای پیامبر) بگو ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده (قرآن) ، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و به آنچه پروردگار به موسی و عیسی و پیامبران داده است باور داریم . ما هیچگونه فرقی میان هیچیک از آنان نمی گذاریم و همگی تسلیم او (نه تمایلات برتری طلبانه خود) هستیم .»

آیا به دینی که پیامبرش صریحاً اعلام می کند ما در بست به همه آنچه بر پیامبران شما نازل شده و به فضائلی که به آنها داده شده است ایمان داریم و کوچکترین تمایز و برتری میان هیچیک از فرستادگان الهی قائل نیستیم و یکسره تسلیم خدا (نه تعصبات مذهبی و نژادی خود) هستیم ، میتوان گفت برتری طلبی و ستیزه جوئی دارد؟

ب) آیه ۸۳ همین سوره (۲ آیه قبل) ، که حکمت این سعه صدر و وسعت نظر را بیان میکند ، به وضوح نشان می دهد که منظور از کلمه « اسلام » در آیه مورد نظر ، شریعت شناخته شده به این نام ، یعنی دینی که مسلمانان از آن پیروی می کنند ، نیست ، بلکه « تسلیم شدن به خدا » و بندگی کردن او مورد نظر است . اگر هم به آنچه بر حضرت محمد (ص) نازل گشته نام « اسلام » نهاده شده ، به این دلیل است که کاملترین راه تسلیم به خدا را نشان می دهد و مصداقی است از یک معنای عام . « اسلام » معنای جامعی دارد که شامل تسلیم همه موجودات عالم به آفریدگار ، از جمله تسلیم همه انسانها میباشد .

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

« آیا آنها غیر از دین خدا در جستجوی چیز دیگری هستند؟ در حالیکه همه آنان که در آسمانها و زمین اند منحصرأ « تسلیم » او هستند و به سوی او بر می گردند .»

پ) قرآن همه پیامبران و پیروان راستین آنها را مسلمان نامیده است . بارها حضرت ابراهیم را مسلمان شناخته (۲) و دعای او را برای مسلمان ماندن خود و فرزندان و نسل آینده اش برای ما نقل کرده است . (۳) اصلاً قرآن به مسلمانان تأکید کرده نام مسلمان را پدرتان ابراهیم روی شما گذاشته است . (۴)

حضرت یعقوب (نواده ابراهیم با لقب اسرائیل)، که بنی اسرائیل یعنی یهودیان تماماً از نسل او هستند ، تنها وصیت اش به فرزندان (هنگام مرگ) این بود که : « مبادا بمیرید جز آنکه مسلمان بوده باشید». (۵)

دعای ساحران ، یعنی اولین ایمان آورندگان از قوم فرعون به حضرت موسی «مسلمان از دنیا رفتن» بوده است. (۶) فرعون هم هنگام غرق شدن ادعای مسلمانی میکرد. (۷)

حضرت یوسف نیز همین مسلمان از دنیا رفتن و پیوستن به صالحین را از خداوند میخواست. (۸)
حواریین حضرت عیسی هم پس از ایمان به خدا و رسولش ، آن پیامبر را به شهادت می گیرند که « مسلمان » شده اند. (۹)

حضرت سلیمان نیز که نامش از کلمه اسلام مشتق شده بود ، ملکه سبا را به سوی « اسلام » دعوت می کند. (۱۰) و خاندان لوط هم در قرآن اهل بیت مسلمان معرفی شده اند. (۱۱)

از این اشارات و استنادات، که عمومی بودن معنای اسلام را نشان می دهد ، در قرآن فراوان است.

ت) از غلط های مصطلحی که بسیاری مردم ندانسته بکار می برند ، یکی هم کلمه « ادیان » (جمع دین) درباره آیین پیامبران توحیدی است. در حالیکه قرآن دین خدا را فقط یکی می داند که همان « اسلام » به معنای عمومی کلمه، یعنی تسلیم شدن انحصاری به خداست. خداوند تنها یک دین را به رسمیت شناخته (۱۲) و آنچه را که به پیامبران متعدد خود نازل کرده « شریعت » نامیده است ، که شعبه ای از آن دین واحد (یعنی اسلام) است. کما آنکه به به حضرت (ص) می فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ
وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ .

«ما از آن دین ، برای شما شریعتی منشعب کردیم همچنانکه بر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کردیم .

« ..

دین همچون یک درخت است و شریعت شاخه های متعددی از یک ریشه و تنه منشعب شده اند. اگر هم اسم آخرین شریعت ، « اسلام » شده است ، به این دلیل است که شجره (درخت) شریعت ها ، همچون

درختان باغ و بوستان ، آخرین شاخه درخت در امتداد و راستای تنه و ساقه اصلی قرار میگیرد و با آن یکی می شود و اصولاً هر شریعتی در زمان خود سر شاخه و اوج درخت و نمادی از اسلام بوده است.

ث) قرآن نه یکبار ، بلکه ۱۶ بار خود را تصدیق کننده کتابهای پیشین (تورات و انجیل) معرفی کرده است. پس چه جای رقابت با آنها و حذف و ابطالشان وجود دارد؟

ج) قرآن از پیروان آنها به صفت احترام آمیز «اهل کتاب» یاد می کند ، او برای خود مسئولیت بالاتری قائل شده قرآن را « نگهدار » و محافظ کتاب آنها می شمارد.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ

و ما آن کتاب (قرآن) را در حالیکه تصدیق کننده آنچه از کتابهای (تورات و انجیل) پیش روی و نگهبان آنهاست ، بر تو نازل کردیم.

چ) قرآن مسلمانان را یاد آوری می کند که شما ، آنها (اهل کتاب) را دوست دارید، ولی آنها شما را دوست ندارند ، شما به کلیه کتابهای آسمانی ایمان دارید (در حالیکه آنها کتاب شما را قبول ندارند) و...

هَأَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

۶ - بهترین امت شدن تابع چه شرایطی است؟

آیه ۱۱۰ سوره عمران ضمن گلایه از اهل کتاب به خاطر ایمان نیاوردنشان به شریعت جدید ، فضیلتی را معرفی می کند که مسلمانها (اگر به آن عمل کنند) بهترین امت ها خواهند بود:

«شما بهترین امتی هستید (یا باید و می توانید باشید) که برای مردم (به خیر و مصلحت آنها) بیرون داده شده اید ، تا امر به معروف و نهی از منکر (مراقبت و پاسداری از ارزشها) بکنید و به خدا ایمان بیاورید. اهل کتاب نیز اگر ایمان بیاورند به نفع خودشان خواهد بود. البته در میان آنان مومنینی هستند ولی بیشترشان فاسق (خارج از قانون شریعت) هستند»

نویسنده نامه سر گشاده ، آیه فوق را نیز دلیل دیگری بر تعصب داشتن مسلمانان و برتر شمردن خودشان گرفته است ، در حالیکه امتیاز فوق نه ذاتی و نژادی ، بلکه به دلیل مسئولیت و تعهد اجتماعی است که در شریعت اسلام توسعه و تفصیل یافته و شرطی است که اگر به آن عمل کنند، بهترین امت ها خواهند شد. در آیات ۱۰۴ و ۱۰۵ همین سوره توضیح می دهد که فریضه امر به معروف و نهی از منکر برای همین مقرر شده است که مسلمانها از تفرقه و اختلافات اهل کتاب عبرت بگیرند و وحدت اجتماعی خود را با انجام این حکم حفظ نمایند.

اگر نویسنده نامه قدری صبر و تحمل می کرد ، و نگاه مختصری به چند آیه دیگر ، که در دو سه سطر بعدی آمده است ، می کرد ، می دید تجلیلی که قرآن از مؤمنین واقعی شریعت آنها کرده ، هرگز از مسلمانها نکرده است ، نگاه کنید به آیات ۱۱۳ تا ۱۱۵:

مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

«هرگز اهل کتاب یکسان نیستند ؛ از میان آنها امتی بر پا (مردمان هدف دار به پا خاسته ای) هستند که آیات خدا را در نیمه های شب در حال سجده می خوانند ، آنها ایمان مستمر به خدا و آخرت می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند ، در کارهای خیر به سرعت می شتابند و از صالحین هستند، آنچه از کارهای نیک به جا می آورند ، هرگز نادیده گرفته نمی شود و خداوند به متفین داناست».

آیا چنین انصاف و عدالت و نیک خواهی و نگاه بی طرفانه و صلح آمیز را که به وفور در آیات دیگر قرآن یافت می شود ، میتوان به راحتی انکار کرد؟

البته نمیتوان نادیده گرفت که همه اهل کتاب چنان صفاتی ندارند ، و اگر به مسلمانان توصیه شده از سرپرست و دوست همراز (ولایت) گرفتن اهل کتاب اجتناب کنند ، و زیر چتر حمایت و سروری آنها نروند ، به خاطر همان اکثریتی است که متأسفانه پایبند ارزش های دینی خود نیستند و جز منافع و لذات مادی و ایجاد جنگ و آشوب در جهان برای تحکیم سلطه و منافع نا مشروع خود هدفی ندارند.

۷ - تشویق به کشته شدن و مردن!

آیات ۱۵۲ تا ۱۵۶ سوره آل عمران تماماً درباره جنگ «أُحُد» ، یعنی دفاع پیامبر و مسلمانان از شهر مدینه ، در برابر حمله مشرکین قریش می باشد. کشته شدن جمع کثیری از مسلمانان ، از جمله فرمانده آنان « حمزه سید الشهداء » ، منافقان (مخالفان داخلی) را به بیان ملامت آمیز و سرزنش کننده این سخن واداشت که : « اگر نزد ما بودند (به مصاف دشمن در بیرون شهر نمی رفتند) نه می مردند و نه کشته می شدند ». خداوند پاسخ این مصلحت اندیشی های دنیا طلبانه و زندگی های ذلیلانه را چنین می دهد:

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

« اگر در راه خدا کشته شوید، یا (بخاطر سختی های سفر دفاعی) بمیرید، مسلماً آمرزش خدا و رحمت او از آنچه (مال و منال) جمع می کنند بهتر است».

نویسنده نامه سرگشاده این سخن را فراخوانی برای جنگیدن و تشویق برای کشته شدن یا مردن به خاطر مغفرت و رحمت خدا شمرده و تعجب کرده که این چه دینی است که پیروانش را به جای زندگی و نشاط از نعمات خدا به سوی مرگ و نیستی سوق می دهد! در حالیکه متن آیات (context) و مقدمه و موخره آن ، به وضوح نشان می دهد که آیه مورد نظر، صرفنظر از آنکه کاملاً دفاعی دارد ، پاسخی است به کسانی که ایثار و فداکاری در دفاع از ملت و مذهب را تلف شدن و تباه گشتن می شمردند و به جانبازان طعنه تمسخر آمیز می زدند.

در همین زمینه ، یعنی بر انگیزختن مسلمانان به جنگ و جهاد ، که از نظر مسیحیان ، با آنکه خود بر پا کننده جنگ های جهانی و منطقه ای بشمار بوده اند، تعجب آور است ، جناب کشیش آیات دیگری را نیز به عنوان شاهد مثال ذکر کرده است. از جمله آیه ذیل :

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

« باید پیکار کنند در راه خدا کسانی که زندگی دنیا را به آخرت می فروشند و هر کس در راه خدا پیکار کند، کشته شود یا پیروز گردد ، به زودی به او پاداش عظیمی خواهیم داد».

این آیه نیز که مسئولیت و وظیفه مسلمانان را در نجات هم کیشان اسیر و تحت ظلم و ستم خود ، از چنگال مشرکین مکه یاد آوری و تاکید می کند ، کاملاً جنبه دفاعی و حمایتی دارد و توضیحاتی که بلافاصله در آیه

بعدی آن داده شده است ، به صراحت آشکار می سازد که هرگز هدف آن کشتن « یهودیان و مسیحیان ! » برای مسلمان کردن آنان نمی باشد. نگاه کنید به آیه ذیل:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا

« شما را چه می شود که در راه خدا و (نجات) مردان ، زنان و کودکان به ناتوانی کشیده شده (حقوق پایمال گشته) پیکار نمی کنید؟ همان کسانی که (به زبان استغاثه) می گویند: پروردگارا ما را از این قریه ای (مکه) که اهلش ستمگر هستند خارج کن و برای ما از جانب خودت سرپرستی و تسلط یاری شده ای قرار ده»

آیا جز این است که فرمان پروردگار برای پیکار با مشرکین (نه کشتن آنها ، آنطور که نویسنده نامه مرتباً تأکید میکند) ، اجابت دعا و درخواست همان ضعیف شمردگانی است که از خداوند توانائی خروج از شهر (پیوستن به مسلمانان هجرت کرده به مدینه) و پناه بردن به نظام اسلامی و حمایت الهی را خواسته اند ؟. آیا میتوان بر حمایت از هم باوران تحت ظلم و ستم و نجات آنها نام « کشتار غیر مسلمانان » نهاد و این سخن را به دنیای امروز سرایت داد و پیروان شریعت اسلام را ، کسانی که « مطابق قرآن و سنت پیامبرشان مأموریت قتل عام غیر مسلمانان را دارند » معرفی کرد ؟

برخی از آیات سوره « انفال » نیز در همین راستا مورد استناد نویسنده قرار گرفته اند و از آنها استنباط خشونت طلبی شده است . از جمله:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرِّغْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ.

« هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم ، پس کسانی را که ایمان آورده اند استوار سازید . بزودی در دل کسانی که کافر شدند ، القاء ترس خواهم کرد ، پس بالای گردن ها را بزنید و همه انگشتان آنان را بزنید . »

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيَلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

« شما آنها را نکشتید ، بلکه خدا آنان را کشت ، تو تیر نینداختی ، آنگاه که تیر انداختی ، بلکه خدا بود که تیر انداخت ، تا آنکه مومنین را از جانب خویش امتحانی نیکو نماید ، همانا خداوند بس شنوا و داناست.»

دو آیه فوق که در متن آیات مربوط به جنگ « بدر » (اولین مصاف مسلمانان با کسانیکه آنها را از شهر مکه آواره ساخته و خانه و زندگیشان را مصادره کرده بودند) واقع شده است ، نصرت الهی را در « میدان جنگ » برای دفاع از موجودیت جمع قلیلی که پس از تحمل آزار و شکنجه و شهادت مجبور به دفاع از خود شده بودند نشان می دهد.

اگر دفاع از جان و مال و مکتب و مرام و همسر و فرزند و هم کیشان ، با چنگ و دندان در برابر متجاوزان ، خشونت و جنگ طلبی محسوب می شود . آری قرآن مسلمانان را به شدت به چنین خشونت و جنگ طلبی تشویق کرده است . قرآن نخواستہ مسلمانان فقط با نماز و روزه و دعا و درخواستِ نصرت از خدا اکتفا کنند و با ذلت و خواری تن به ذلت و تسلیم بدهند . آری مطابق تعالیم قرآن ، دست قدرت و نصرت خداوند از آستین مومنین مظلوم بیرون می آید . آنها هستند که باید گردن متجاوزین به جان و ایمان مردم را بزنند و پنجه هایی را که شمشیر ظلم و ستم را بر آنها بالا برده است (تعابیر آیه ۱۲) بزنند . این اجبار و اکراه دیگران برای مسلمان کردن آنها نیست ، حقی است برای زنده ماندن و آزادی دین و ایمان تازه انتخاب کردن . این فرمان را ، که دستور العمل « میدان جنگ » است ، به صحنه اختلافات عقیدتی و مذهبی تعمیم دادن و نتیجه گرفتن اینکه مسلمانان مأموریت دارند غیر مسلمانان را بکشند ! ؟ اگر از عداوت نباشد ، مسلماً از جهالت است . اتفاقاً آیه ۱۵ همین سوره ، که در وسط دو آیه فوق قرار گرفته ، صریحاً نشان می دهد فرمان الهی منحصرأ مربوط به میدان جنگ و هشدار مومنین برای فرار نکردن (نه حمله و تجاوز) بوده است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأُدْبَارَ

« ای کسانیکه ایمان آورده اید ، وقتی با کافران در صحنه جنگ در گیر می شوید ، هرگز به آنها پشت نکنید (فرار نکنید) ، هر کس چنان کند ، باستثنای کسانیکه اینکار را تاکتیکی انجام می دهند ، یا قصد پیوستن به جنگندگان دیگر را دارند ، گرفتار غضب الهی خواهد شد . »

خلاصه و عصاره و جان کلمات جهادی قرآن را در آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره بقره که در آخرین سالهای بعثت پیامبر نازل شده ، و جمع بندی جامعی از کلیه آیات مربوط به قتال می باشد ، میتوان مشاهده کرد . در این دو آیه هفت اصل اساسی را ، که ناظر به بقیه آیات جنگی قرآن می باشد ، بیان کرده است :

۱- مسلمانان (برای دفاع از خود) باید پیکار (قتال) کنند : قَاتِلُوا .

۲- قتال فقط در راه خداست (نه کشور گشایی ، توسعه طلبی و تجاوز و تحمیل دین و آیین) : فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۳- قتال « فقط » با کسانی مجاز است که با مسلمانان می جنگند (نه آنانکه اختلاف عقیده دارند) : الَّذِينَ

يُقَاتِلُونَكُمْ.

۴- قتال تا حد دفع تجاوز دشمن است ، و از آن حد نباید جلوتر رفت. چرا که خدا متجاوزان را دوست ندارد: وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

۵- قتال در مکانی که آنها کمین کرده اند انجام می شود: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ

۶- اخراج از همان مکانی است که مسلمانان را اخراج و آواره کرده اند: وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ

۷- فتنه (سلب آزادی مردم برای انتخاب دین و از شهر و دیار آواره کردن آنها) از کشتن بدتر است :
وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ

۸ - مجهز و مسلح شدن به پیشرفته ترین نیروهای نظامی

سند دیگری که برای متهم کردن مسلمانان به جنگ افروزی و خشونت طلبی عرضه و عنوان شده ، آیه ای است که اتفاقاً در آرم بعضی سازمانهای نظامی هم مورد استفاده قرار گرفته است. (انفال ۶۰)

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.

« تا آنجاییکه در توان دارید ، برای (مقابله با) آنها نیرو و اسبان جنگی فراهم کنید تا به این ترتیب دشمنان خدا و خودتان را ، و غیر از اینها ، دشمنانی را که نمی شناسید (منافقین ، دشمنان داخلی) ، در بیم و هراس نگاه دارید ... »

در مورد آیه فوق نیز چند نکته قابل توجه است:

الف) فراهم کردن نیرو و مهمات به نفع دشمنان (لهم) است ، نه به ضرر آنها (عليهم) !! تا بی جهت خود را به خطر و گناه تجاوز نیندازند.

بکار بردن کلمه « لهم » به جای « عليهم » در آیه مورد نظر، بسیار ظریف و جالب توجه میباشد.

ب) هدف از مجهز و مسلح شدن ، تدارک حمله و هجوم برای مسلمان کردن دیگران نیست ، بلکه محفوظ و مصون ماندن از خطر متجاوزین و در بیم دائمی نگه داشتن آنها از عواقب تجاوز است (به مفهوم کلمه ترهبون توجه کنید).

آیا قوی شدن در برابر میکرب های مهاجم و ممانعت از ورودشان به بدن خشونت شمرده می شود ؟

پ) بلافاصله در آیه بعدی تاکید شده است:

جَنَحُوا لِّلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱)
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲)

« اگر آمادگی صلح نشان دادند ، از آن استقبال و به خدا توکل کن ، که او بس شنوا و داناست ، و اگر هم (در پیشنهاد صلح) قصد فریب داشته باشند (نگران و رد کننده پیشنهاد آنان نباش) خدا تورا کافی است ، او کسی است که با یاری خویش و با مومنین تو را یاری کرده است (از این به بعد هم می تواند یاری کند).

چگونه ممکن است دینی که این چنین با آغوش باز از پیشنهاد و آمادگی دشمن برای صلح ، با وجود نیرنگ و فریب احتمالی آنان ، استقبال می کند ، و پذیرش آنرا فرمان می دهد ، بگوید تا دندان مسلح شوید تا دیگران را مسلمان کنید !؟

ت) در آیات قبل از این آیه ، که زمینه و بستر و علت این حکم بشمار می رود ، دشمنان مورد نظر را (نه مردم بیگانه یهودی و مسیحی) را کسانی معرفی کرده است که:

الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶)
فَأَمَّا تَقَفْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ (۵۷)

« همواره پیمان صلح و آشتی و همزیستی مسالمت آمیز خود با مسلمانان را شکسته و هیچگونه پروا و پابندی به این تعهدات ندارند و به این دلیل باید با سخت گیری و شدت عمل ، پشت جبهه آنان را پراکنده ساخت تا پند گیرند.»

این پیشگیری و آمادگی دفاع در برابر تجاوز کسانی که با نقض پیمان صلح ، اظهار دشمنی و جنگ کرده اند ، چه ربطی به طبل نبرد کوبیدن و در شیپور جنگ دمیدن دارد؟

۹ - « شدت » علیه کافران ، « نرمی » با خودی ها

مؤمن نمی تواند در برابر دشمنان حق و ستمکاران به مردم بی تفاوت و ساکت باشد . اصولاً هر انسانی که قلباً به مرام و آیینی معتقد باشد ، بطور طبیعی با دوستداران آن مرام احساس دوستی و پیوند و با دشمنان آن احساس بیگانگی و بریدگی می کند . در فرهنگ دینی ، این کنش و واکنش را « تولی و تبری » یا « ولایت و

برائت « می نامند که همان دوستی یا بری و بی رابطه بودن (نه دشمنی) می باشد. قرآن چنین صفتی را به شرح ذیل درباره رسول خدا و مومنین بیان کرده است:

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ

« محمد فرستاده خدا و کسانی که همراه او هستند و در برابر کافران شدید و در میان خودشان رحیم هستند . . . »

نویسنده نامه سرگشاده به این آیه نیز ، از آنجائیکه شدت عمل در برابر کافران را ستوده ، ایراد گرفته است که شرح ذیل را می طلبد:

الف) توضیحات بعدی جمله مذکور در قرآن نشان میدهد که این « شدت » و سخت گیری در برابر آن دسته از کافرانی است که آزادی مسلمانان را برای زیارت کعبه و انجام مراسم حج سلب نموده و مانع ورود آنها ، حتی قربانی هایشان ، به مکه شده بودند ، نه کافرانی که کاری به مسلمانها نداشته و به زندگی خود مشغول بودند.

ب) معنای کلمه « شدید » در جمله : « اشداء علی الکفار » (شدید نسبت به کافران) مقاوم و جدی و استوار بودن است ، نه مهاجم و متجاوز و معاند نسبت به آنها . مفهوم مخالف « شدید » از نظر لغوی « نرم و نفوذ پذیر و قابل انعطاف » است.

منظور این است که پیامبر و همراهانش در برابر کافران ، مستبد و متجاوز و مستکبری که به حقوق مسلمانان ، از جمله ساده ترین آنها که حق عبادت خداست ، تجاوز می کردند ، رام و راحت و لبخند بر لب نبودند.

پ) دنباله این آیه چنین اوصافی را از تورات و انجیل نیز (در وصف پیروان راستین حضرت موسی و عیسی) بر شمرده است ، که نشان می دهد این ویژگی خصلت مومنین هر مکتبی است : « چنین است مثال آنها در تورات و مثال آنها در انجیل ».

ت) در انتهای آیه با تمثیل و تشبیهی که از عالم گیاهان به عمل می آورد ، به زیبایی و لطافت نشان میدهد که منظور از « شدید بودن » مومنان نسبت به کافران ، محکم و مسلط و خود کفا بودن است ، مانند نهال نیرومندی که روی ساقه خود استوار می ایستد و سر خم نمی کند:

كَزَّرَعٍ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

«همچون کشت و زرع که نهال خویش از خاک بیرون دهد، پس استوارش گرداند تا ستر و سخت گردد و بر ساقه خویش بایستد و برزگران را به شگفتی (رضایت از عمل خویش) آورد...»

همچنانکه پر توان و تنومند گشتن درختان برای مقاومت در برابر طوفان های طبیعت است و قصد تجاوزی به درختان دیگر ندارند، وصف «شدید» بودن مومنان، استقلال و استواری آنها در برابر متجاوزان است.

۱۰ - احتراز از دوستی با یهودیان و مسیحیان

مهمترین سندی که نویسنده نامه سرگشاده برای پرهیز دادن مسیحیان از دوستی با مسلمانان ارائه داده، آیه (۵۱) سوره مائده است که به زعم ایشان ادعای دوستی و یکرنگی مسلمانان را رد می کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

«ای مومنان، یهودیان و مسیحیان را اولیاء خویش مگیرید (چرا که) آنها حامی و پشتیبان یکدیگرند و هر کس از شما آنها را به ولایت بگیرد در زمره آنهاست و خدا ستمگران را هدایت نمی کند.»

واژه «ولایت» که در آیه فوق سه بار تکرار شده است، محور مطلب و کلید فهم مسئله می باشد. اغلب مترجمین قرآن این واژه را «دوستی» معنا کرده و چنین نتیجه گرفته اند که مسلمانان نباید با اهل کتاب ارتباط دوستانه داشته باشند. در حالیکه دوستی دامنه گسترده ای دارد که از سلام و علیک صوری و لبخند ظاهری شروع می شود تا همدل و همراز شدن و محرم اسرار گشتن ادامه پیدا می کند. کدام مرحله از دوستی، «ولایت» محسوب می شود که در آیه فوق از آن پرهیز داده شده است؟ آیا ما سلام و علیک ظاهری و تعارفات معمول اجتماعی هم با آنها نباید داشته باشیم و اخمو و عبوس بودن را در مناسبات خود با آنها باید عمل کنیم؟. مرز و محدود این دوستی ها کجاست و حریم و حفاظ آن چگونه است؟

واژه «ولایت» واژه ای دو بعدی و دو پهلو است، هم معنای دوستی دارد و هم معنای سرپرستی و مدیریت، از ترکیب این دو بعد چنین می توان دریافت که ولایت دوستی معمولی نیست، بلکه چنان دوستی است که

موجب سلطه و سیادت و سرپرستی گردد. در قرآن صراحتاً تأکید شده که « ولی » مومنان منحصرأ خدا و رسول و مومنان دیگر هستند و مومن مجاز نیست زیر چتر ولایت دیگران برود.

از مجموعه آیات قرآن درباره مناسبات با اهل کتاب می توان به روشنی دریافت که دوستی های متعارف اجتماعی در حد ارتباطات کاری ، علمی ، فرهنگی ، اقتصادی و ... با آنان بلا مانع است ، آنچه مورد هشدار واقع شده ، زیر کنترل و نفوذ آنان رفتن و وابسته و تحت الحمايه آنها شدن است. وضعی که متاسفانه بیشتر دولتهای اسلامی در حال حاضر دارند ، دقیقاً همان وضعیتی است که از آن به شدت پرهیز داده شده اند.

معادل واژه « ولایت » ، دو کلمه دیگر هم در قرآن در ارتباط با اهل کتاب مورد استفاده قرار گرفته است ، یکی « بطنه » به معنای زیر پیراهنی و هر آنچه به بطن و درون آدمی ارتباط دارد ، و دیگری « ولیجه » به معنای آنچه به آرامی و به تدریج نفوذ می کند، میباشد. منظور آنکه مسلمانان جز خودشان نباید دیگران را همچون زیر پیراهن بر اسرار درونی و نقاط ضعف و قوت خودشان به تدریج مسلط و آگاه سازند. دلیل آنرا هم دنباله همان آیه ۵۱ سوره مائده ادامه می دهد : « زیرا یهودیان و مسیحیان بعضاً با یکدیگر روابط ولایتی دارند! .. »

آیا حمایت در بست آمریکا به عنوان مقتدر ترین حکومت مسیحی از اسرائیل و صهیونیسم (سمبل قدرت یهود) در برابر مسلمانان مظلوم و آواره فلسطین بهترین دلیل و شاهدهی برای معجزه بودن این کتاب هدایت گر نیست؟

خطر از دست دادن استقلال سیاسی ، اقتصادی ، نظامی و فرهنگی است که این همه در چارچوب مفهوم کلمه « ولایت » به آن هشدار داده است. و گرنه ، نه تنها دوستی های متعارف دنیایی ، بلکه احسان کردن های بلاعوض و یکطرفه و داشتن روابط عادلانه اقتصادی را با کسانی از اهل کتاب (یا کشورهایی از آنها) که با مسلمانان جنگ مذهبی نداشته و آنها را از دیار خودشان آواره نکرده اند تحریم نکرده است:

«هرگز خداوند شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن (داشتن روابط عادلانه اقتصادی) با کسانی که با شما به خاطر دین نمی جنگند و شما را از دیارتان آواره نمی کنند نهی نکرده است.»
«خداوند منحصرأ شما را از « ولایت » گرفتن کسانی که با شما در دین می جنگند و شما را از شهر و دیارتان آواره می کنند و پشتیبان اخراج و آواره کنندگان شما هستند نهی می کند و هرکس ولایت آنان را بپذیرد پس چنین اشخاصی ستمگراند.»

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

۱- این نکته را مرحوم علامه طباطبایی مفسر ارجمند «الميزان» مورد توجه و تذکر قرار داده است.

۲- آل عمران ۶۷

۳- بقره ۱۲۸

۴- حج ۷۸

۵- بقره ۱۳۲

۶- اعراف ۱۲۶

۷- یونس ۱۹۰

۸- یوسف ۱۰۱

۹- مائده ۱۱۱

۱۰- نمل آیات ۳۱-۳۸-۴۲-۹۱

۱۱- ذاریات ۳۶

۱۲- آل عمران ۱۹